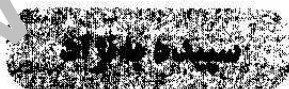




جان کندي ټول

کتاب مقدس نئون

ترجمه ی



انتشارات مجید

John Kennedy Toole

The Neon Bible

Grove Press

An Imprint of Grove/Atlantic, Inc.

New York, 1989.

سرشناسه: تول، جان کندی، ۱۹۳۵-۱۹۹۲ م. Toole, John Kennedy
عنوان و نام پدیدآور: کتاب مقدس نون/جان کنای تول؛ ترجمه‌ی سپیده به‌نژاد
مشخصات نشر: تهران: انتشارات مجید، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۲۰۰ ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک: 978-964-453-026-5

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: The neon bible, 1989.

موضوع: داستان‌های آمریکایی - قرن ۲۰م.

شناسه افزوده: به‌نژاد، سپیده، ۱۳۶۰ - مترجم.

رده‌بندی کنگره: PS ۳۵۵۵ / ۷۶ و ۲ ۱۳۹۶ ک

رده‌بندی دیویی: ۸۱۳/۵۴

شماره کتابشناسی ملی: ۵۰۴۱۷۸۴



کتاب مقدس نئون

جان کندی تول

سپیده به نژاد

چاپ اول، تهران، ۱۳۹۷ ه. ش.

۵۰۰ نسخه

ویراسته و نسخه پرداز: الناز اسکندری

لیتوگرافی گلاب افیک، چاپ دالاهو

طراحی و صفحه‌آرایی: سید سعیدی

تمامی حقوق این اثر محفوظ می‌باشد.

شابک: ۵-۲۶-۰۴۵۳-۹۶-۰

ناشر همکار: انتشارات به سمن

آدرس دفتر: تهران، خ ۱۲ فروردین، کوچه نوروز، پلاک ۱، واحد ۲

تلفن: ۶۶۴۹۱۵۸۸ - ۶۶۴۹۵۷۱۳

۱۶۰۰۰ تومان

وبسایت: www.majidpub.com

Telegram: @majidpub

پیش گفتار

رانی که در پیش رو دارید، نقطه‌ای اوج زنجیره‌ای از رخدادهایی عجیب و معنی‌آیز را به تصویر می‌کشد. حدود بیست سال پیش از چاپ این کتاب، جان کندی، تل، خودروی خویش را در نقطه‌ای دورافتاده نزدیک خلیج ساحلی شهر بایسنسی، می‌سی‌سی‌پی، پارک کرد. او یک سر شلنگی را داخل اگرور ماشین گذاشت و سر دیگر آن را از پنجره‌ی عقب وارد خودرو کرد. در آن ماشین راقفل کرد و چشمان خویش را به روی دنیایی که در مقابل آن بسیار باذکر است حساس بود، بست. دنیایی که گویا قادر به تحملش نبود. روز خود شنبه، ۲۶ می ۱۹۶۹ بود و جان، بومی نیواورلئان، تنها سی و یک سال داشت.

شرایط و اتفاقاتی که منجر به انتشار کتاب مقدس نئون شده بود، آمیزه‌ای است از جوهره‌ی خالص عشق و کثرت‌پای، مرگ غم‌انگیز جوانی که امید می‌رفت نویسنده‌ای بنام شود، تصمیم‌گیری به جای مادری داغدیده که به شهرت رسیدن فرزند محبوب و از دست رفتن آن حتا پس از مرگش می‌توانست مرهمی بر دل امیدوار و فداکارش باشد و هم چنین درگیری‌های قضایی در زمینه‌ی حقوق وراثت و حق چاپ و نشر.

پس از مرگ جان کندی تول، وکیل میزان دارایی‌های او را هشت هزار دلار برآورد کرد، ولی هیچ اشاره‌ای به دو رمان او نشده بود. مادر او تلما دو کوینگ تول، که مانند اغلب نیواورلئانی‌ها چند رگه بود- اصالتاً حاصل

وصلت مهاجران جدید کرئول فرانسوی و مهاجران ایرلندی قرن نوزدهم- در سن شصت و هفت سالگی یکبار به خود آمد و دید مجبور به مدیریت کارهای یک خانه، مراقبت از یک همسر ناتوان و کشیدن بار غمی جانکاه است. از دست دادن فرزند برای همه‌ی والدین به خودی خود دردی بزرگ است؛ اما این که تنها فرزند خود کشتی کرده باشد، دیگر رنجی است ابدی. تلما می‌گوید جان که او «عزیز دل» خطابش می‌کند، از همان ابتدا هم کودکی استثنایی بود. زمانی متولد شد که تلما سی و هفت سال داشت و دکتر به او گفته بودند که هرگز صاحب فرزند نمی‌شود. جان، باهوش و حلاوت بود و در موسیقی و هنر استعداد زیادی داشت. دو سال را در مدرسه ادبیات و آرش به شکل جهشی خواند و سپس، بورسیه‌ی تحصیلی دانشگاه برین در مدرسه‌ی کلمبیا را کسب کرد. در طول دو سال خدمت در ارتش پورتوریکو، کتاب *آب‌های ابله‌ان*^۱ را به پایان رساند که زمانی طوفانی و پرسروصدا درباره‌ی دیدگاهش نیواورلئان است؛ شهری بسیار متفاوت که بیش‌تر از آن که شهری آمریکایی باشد، مدیریتش بود و بیش از آن که حال و هوای جنوبی داشته باشد، لاتین بود. در سال ۱۹۶۳ او اثرش را برای سیمون و شاستر فرستاد و همان‌جا بود که داستان او، توجه رابرت گاتلیب که سردبیر بود را جلب کرد. به تشویق گاتلیب، بعد از دو سال وقت گذاشت تا اصلاحاتی را در کار اعمال کند اما به مرور غم‌آلود و غمگین‌تر شد و در نهایت امیدش را از دست داد.

جان، در این اثناء در کالج نیواورلئان تدریس می‌کرد، تحصیلاتش را در مقطع دکتری ادامه می‌داد و بیش‌تر وقتش را در خانه می‌گذراند. دستمزد اندکش، شرایط را سخت کرده بود. پاپاش ناشنوا بود و تدریس خصوصی سخنوری تلما که دستمزد اندکش همیشه مکمل درآمدشان بود،

دیگر چندان مشتری نداشت. جان، همیشه به شدت محافظه کار و مرموز بود، مهارتی چشم‌گیر در تقلید داشت و درباره‌ی مردم و اتفاقات اطرافش نظراتی کنایه‌آمیز صادر می‌کرد، ولی دانسته‌های دیگران از زندگی خصوصی او بسیار ناچیز بود. حتا تنها تعداد کمی از دوستانش می‌دانستند که او یک نویسنده است و در این میان نیز، به‌ندرت کسی باخبر بود که رمانی را برای یک ناشر فرستاده است. در طول ترم پاییز سال ۱۹۶۸، همکارانش متوجه تفکرات پارانوئایی پیش‌رونده در او شدند و از ژانویه ۱۹۶۹، جان دیگر در سالج و خانه دیده نشد. خانواده‌اش دیگر خبری از او نداشتند، تا آن روز شوم ماه دسامبر که پنیس آمد و به آن‌ها اطلاع داد که پسرشان خودش را کشته است. در دست‌خطی را از خود به جای گذاشته بود که رویش نوشته شده بود: «برای والدین»، و درش پس از خواندن، آن را معدوم کرد.

هفته‌هایی که برای آن‌ها با اضطراب جست‌وجوی جان گذشته بود، حال جای خود را به سال‌ها رنج ادراک از نبودن کسی تنها فرزندش داد. احساس طردشدگی داشت و حتا این حس به او خیانت شده است. فرزندی که او سه دهه‌ی گذشته‌ی زندگی‌اش را وقفش کرده بود، اکنون مرده بود و همسر ناشنوایش نیز در سکوت به آنرا کشید. زندگی پیش چشمش بی‌حرکت شده بود و در منجلابی از ناامیدی فرو رفته بود؛ تا این که روزی اتفاقی صفحه‌های تایپ‌شده‌ی اتحادیه‌ی زنان را پیدا کرد و انگیزه‌ای جدید در جانش روید. پنج سال پس از آن تاریخ در «اوهی جان‌فرسا» گذشت. هیچ کدام از هشت ناشری که او در این مدرسه کار را برای‌شان فرستاده بود، حاضر به پذیرش اثر نشدند. همسرش درگذشت و سلامتی خودش نیز رو به افول بود. او بعدها گفت: «هر بار که رمان برگشت می‌خورد، قسمتی از وجود من می‌مرد.» پیام آن یادداشت آخری جان هرچه که بود، مادر را متقاعد کرده بود که رد شدن‌های مکرر رمان از

سوی ناشران، زندگی را برای فرزند عزیز او غیر قابل تحمل کرده بوده است. در سال ۱۹۷۶، در کمال خوشحالی متوجه شد که شخصی به نام واکر پرسی مشغول تدریس نگارش خلاق در دانشگاه لویولا^۱ است. یک روز به دفتر کار او رفت، رمان را به دستش داد و قاطعانه گفت: «این یک شاهکار است.» اگرچه در ابتدا درک این گفته برای پرسی سخت بود، اما قاطعیت نزال ناپذیری که در کلام آن زن بود، او را قانع کرد که اثر را بخواند. درحالی که از آن چه بر آن برگه های کهنه و پوسیده خوانده بود به وجد آمده بود، انبارات دانشگاه ایالت لوئیزیانا را مجاب به چاپ اتحادیهی ابلهان کرد. در سال ۱۹۸۱ رمان برندهی جایزهی پولیتزر شد و تا امروز این رمان به بیش از بیست زبان زندهی دنیا ترجمه شده است.

شهرت خیلی دیر به سراغ جان کندی تول رفت، اما هوش سرشار او که عاقبت رسماً تأیید شد، امر زیادی را به سراغ مادرش فرستاد و مصاحبه های فراوانی انجام شد. در همایش های عمومی، او صحنه هایی از رمان را به صورت نمایش اجرا می کرد و درباره پرسی به بحث می نشست. پیانو می نواخت و آهنگ های قدیمی مانند «سمت آفتاب خیابان»، «راهی به آن سوی نیو اورلئان» و «گاهی خوشحالم» را می خواند. نتیجهی سی سال ها تدریس سخنوری را می شد در اجراهایش دید؛ وقتی که بادق در رمان را کنار هم می چید و جملاتی این چنین می ساخت: «من تمام عالم را این خاطر فرزندم پیاده طی خواهم نمود.» و این جمله ای بود که با آن امضا می کرد و نتیجهی لذتی بود که با تاخیری طولانی برایش به ارمغان آمده بود.

در زمان چاپ اتحادیهی ابلهان بود که به شکل اتفاقی، در میان زنجیره ای اتفاقاتی که در داستان جان کندی تول به وفور یافت می شود، با

تلما آشنا شدم. به عنوان یکی از شاگردان کلاس نگارش خلاق سال ۱۹۷۶
پرسی، بی واسطه اولین اظهارنظرهای او را درباره‌ی آن بانوی شگفت‌انگیز
و رمان عالی پسرش شنیده بودم. پس از آن که نخستین نقد من بر آن رمان
منتشر شد، تلما تماس گرفت تا بابت ستودن آن رمان قدردانی کند و مرا
برای دیداری دعوت نماید. متوجه شدیم که خانه‌های مان فقط سه بلوک
با هم فاصله دارد. پس از رها شدن او از غمی که یک دهه بر زندگی‌اش
به گسترده بود، ما یک یا دو بار در هفته همدیگر را ملاقات می‌کردیم
و در مورد ادبیات، نمایش، اپرا، زندگی و کار پسرش، و امیدواری‌اش
درباره‌ی ساختن فیلمی بر مبنای آن رمان صحبت می‌کردیم. او تعدادی
نامه و خاطراتش از جان را در یک دفتر سیمی قدیمی گردآوری کرده بود
که آن‌ها را برایش پیک‌آپ کردم. از آن جایی که برای قدم برداشتن به واکر
نیاز داشت، به‌ندرت از خانه بیرون می‌آمد؛ اما یک غروب به یادماندنی،
همراه گروه ما برای نخستین بار یک برداشت موسیقایی از رمان، به بیتن
روژ آمد. آن اجرا و توجهی که از گردان، بازیگران و تماشاچیان به او
می‌کردند، پیرزن را به وجد آورده بود.

در طول این سال‌ها او به یاد آورد که جان دیگری نیز پیش از آن
رمان نوشته بوده است. این رمان را که کتاب مقدس نثونی نام گذاری شده
بود میان نوشته‌های دیگر پسرش یافت. وقتی جان تنها نوزده سال داشت و
تازه رانندگی آموخته بود، از مادرش دعوت کرده بود همراهش به ررگراه
هوایی برود تا چیز جالبی را نشان دهد. مقابل ساختمانی یک‌سالت بتونی
توقف کرده بود و به تعداد زیادی نشانه‌ی نثونی اشاره کرده بود که طرحی
شبه یک کتاب را ساخته بودند و «انجیل مقدس» بر یک صفحه‌ی آن و
«کلیسای تعمید دهنده‌ی شهر» بر صفحه‌ی مقابلش نوشته شده بود. آن شب
هر دو به آن مظهر تفاخر که حالا دیگر رنگ و رویی نداشت، خندیده

بودند. اما او نمی‌دانست که جان از آن موضوع برای عنوان و موضوع اولین تلاش خلاقانه‌اش به عنوان یک نویسنده الهام گرفته است. تقریباً در همان دوره‌ی زمانی، جان مدتی برای ملاقات با اقوام یکی از همکلاسی‌هایش با او به یک منطقه‌ی کشاورزی رفت که شبیه به شهری است که داستان کتاب مقدس نئون در آن اتفاق می‌افتد.

قتی تلما پیشنهاد انتشار کتاب مقدس نئون را مطرح کرد پس از آن که کتاب اتحادیه‌ی ابلهان به جایگاهی که لایقش بود رسید- وکیل به او یادآوری کرد که طبق قوانین لوئیزیانا (همان سیستم ناپلئونی که در آن استنلی در اسکریم «اتوبوسی به نام هوس»^۲ را به بازیگری بلانش دوبوآ^۳ ساخته است)، نم از برق این کار به برادر همسرش و فرزندان او تعلق می‌گیرد. آن‌ها در فشار مان تبلی حقوق خویش را واگذار کرده بودند ولی معلوم نبود که همین کار را برای مان پرفروش دیگری انجام دهند. نامه‌هایی که پیرزن برای اعتراض به دادگاه عالی ایالتی و کنگره‌ی لوئیزیانا نوشت، همگی بی‌جواب ماند و نتوانست از آن قانون وراثتی سلیقه‌ای و غیرمنطقی راه‌گریزی بیابد. یک بیماری کشنده عارضه‌ی جان را می‌مکید و در چنین شرایطی بود که تصمیمی دردناک و متعفن گرفت و از انتشار شاهکار دیگر پسرش جلوگیری کرد. در دیداری از من خواست که مراقب باشم پس از مرگش تصمیمی که گرفته است عملی شود به بهر شر از عشقش آن‌چنان برایم تکان‌دهنده بود که قول دادم پس از فوتش «نگهبان» آن رمان باشم و راهش را ادامه دهم. کمی پیش از مرگش در آگوست ۱۹۸۴، او تغییرات لازم را در همین راستا در وصیت‌نامه‌اش اعمال کرد.

1. Stanley Kowalski

2. A Streetcar Named Desire

3. Blanche DuBois

وقتی وکیلش تماس گرفت تا خبر فوت او را بدهد، گفت که او «با اعتماد کامل» رمان کتاب مقدس نئون را به من سپرده است. علی‌رغم این که خواسته‌ی او ممکن است از دید دیگران متکبرانه و غیر متعارف به نظر برسد، اما چون قول داده بودم به او وفادار بمانم، در سه سال پس از آن تاریخ، در جلسات دادخواست‌هایی متفاوت که در مورد اموال او بود شرکت کردم. البته نتیجه نهایی، شکست تلاش‌های تلما تول - که در آرامگاه ابدی‌اش به خواب رفته بود - در کنترل سرنوشت اولین رمان فرزندش بود. در سال ۱۹۸۷ یکی از قضات نیواورلئان رأی بر تفکیک آن رمان از باقی دارایی‌ها داد و این بدان معنا بود که چنانچه طرفین دعوا نتوانند مشکل را میان خویش حل و فصل نمایند، رمان در حراجی عمومی شرکت داده می‌شود. نمی‌توانستم شاهد چنین نمایشی باشم، به همین دلیل شکست را در دفاع از خواسته‌ی تلما پذیرفتم و کتاب مقدس نئون منتشر شد.

رمانی که قصد خواندن آن را داشتم، اثری شگفت‌انگیز است که توسط یک نویسنده‌ی نوجوان خلق شده است. نویسنده‌ای که می‌توانست ثروتمند باشد ولی به دلایلی که احتمالاً هیچ‌گاه برای کسی روشن نخواهد شد، پانزده سال پس از نگارش رمان کتاب مقدس نئون به زندگی خود پایان داد. داستان او پرسش‌ها و فرضیه‌های فراوانی را به ذهن متبادر می‌سازد. آثار دیگر جان‌کندی تول کجا هستند؟ اگر زندگی‌اش سولای‌تر بود، چه آثار دیگری خلق می‌کرد؟ یقیناً این پرسش‌ها نیز مانند این پرسش که دلیل یا دلایل حقیقی خودکشی او چه بوده است، بی‌جواب می‌مانند. در جست‌وجوی نوشته‌های احتمالی دیگر از جان به مرور دقیق نوشته‌ها و وسایل تلما پرداختم - مقاله‌هایش، نسخه‌های گران‌بهای چاپ شده از رمان اتحادیه‌ی ابلهان به زبان‌های دیگر، هدایا و یادگاری‌هایی که متعلق

به بیش از هشت دهه از زندگی او بودند و مهم ترین آن‌ها نامه‌هایی بود که جان برایش نوشته بود و دیگر متعلقات پسرش - هیچ نوشته‌ی دیگری یافت نشد، به جز شعری که در دوره‌ای که جان در ارتش بود به رشته‌ی تحریر درآورده بود و نیز تعدادی مقاله و برگه‌های امتحانی از دوره‌ای که در کالج تدریس می‌کرد. احتمالاً اگر اثری هم در بازه‌ی زمانی میان نگارش کتاب مقدس نئون و اتحادیه‌ی ابلهان نوشته شده باشد، به دست خود جان نابود شده است. زیرا پذیرفتنی نیست که مادری که آن‌قدر به عقاید و نبوغ رزندش ایمان داشت، حتا کلمه‌ای یا تلاشی از او را نادیده گرفته یا سرپوشه‌ی آن می‌کرد.

بنابراین اسرار جادگندی تول به دو رمان درخشان او محدود شد، که یکی از آن‌ها نمایش صراحتاً صراحتاً از دنیای مدرن است و دیگری تصویر شگفت‌انگیز و پراحساس است که توسط یک نویسنده‌ی بسیار جوان از دنیایی کوچک و سرشار از اسرار و پر از تعصبات کوتاه‌فکرانه‌ی مذهبی به نگارش درآمده است. کتاب مقدس نئون سی و پنج سال پیش نوشته شده است، ولی ارتباطی نزدیک و قوی با دنیای امروز دارد که در آن تعصبات مذهبی نه تنها با صبوری و دلایل محکم کم‌رنگ شده است، بلکه بیش‌تر هم رشد کرده است. این دو رمان، در گستردگی و عمق، همان از نبوغ بی‌همتا دارند.

دابلو، کنث هلدیچ

نیواورلئان، لوئیزیانا